

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری پیرامون اظهارات و دروغ های ثابتی جنایتکار

توضیح پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن گفتگو با رفیق فریبرز سنجری، زندانی سیاسی زمان شده و از مسئولین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران در رابطه با دروغهای پرویز ثابتی راجع به عملکرد ساواک، این سازمان ضد خلقی می باشد. این گفتگو در جلسه ای که در تاریخ ۲۶ آذر برابر با ۱۷ دسامبر ۲۰۲۳ در اتاق "بذرهای ماندگار" صورت گرفت و با پرسش و پاسخ با حاضرین ادامه یافت برگزار شد.

مجری برنامه: رفیق سنجری با درود به شما!

فریبرز سنجری: درود بر شما. امیدوارم که صدا داشته باشم.

مجری: بله صدای شما می آید. ممنون که دعوت اتاق را پذیرفتید که در این بحث همراه با ما و بقیه دوستان در این اتاق باشید. رفیق سنجری بگذارید اولین سوال را این جوری شروع کنیم که ثابتی ادعا کرده که در زندان های ساواک اصلاً شکنجه وجود نداشته. حالا شاید میگوید که شاید حالا گاهایی ای زده میشده. نظر شما با توجه به اینکه خودتان سالها در زندان ساواک بوده اید در این مورد چي هستش؟

پاسخ: اجازه بدهید که قبل از هر صحبتی درود بفرستم به همه رفقا و دوستانی که در جلسه امشب حضور دارند و همچنین تشکر کنم از مسئولین اتاق بذر های ماندگار که ترتیب برگزاری این جلسه را دادند. در رابطه با پرسشی که شما مطرح کردید باید تاکید کنم که بر خلاف دروغ های ثابتی شکنجه اتفاقاً جزء ذاتی عملکرد ساواک و به خصوص اداره سوم ساواک که چندین سال هم تحت مدیریت همین پرویز ثابتی بود، قرار داشت. البته این اولین بار هم نیست که ثابتی این ادعاهای نادرست را و این ادعاهای دروغین را مطرح می کند. او در کتابی که چند سال پیش تحت نام "در دامگه حادثه" به نامش منتشر شد هم مدعی شده بود که چون مثلاً حقوق خوانده و می دانسته شکنجه غیر قانونیه و خودش هم مخالف شکنجه بوده، در نتیجه اساساً در آن اداره تحت مدیریت او شکنجه وجود نداشته. حد بی شرمی ثابتی را وقتی بیشتر میشه متوجه شد که ما بدانییم که او در شرایطی این دروغ را می گوید که چند هزار زندانی زمان شاه که اکثراً هم شکنجه شده و آثار شکنجه هم هنوز روی بدن هاشان موجود است، زنده هستند و می توانند علیه این اراجیف شهادت بدهند. همانطور که تاکنون تعدادی از آنها در باره شکنجه هائی که بر آنها اعمال شده یا نوشته اند و یا گفته اند. برای نمونه مثلاً رفقا اشرف دهقانی و فاطمه سعیدی (مادر شایگان- رفیق مادر) که در چندین نوشته بخشی از شکنجه های خودش را کاملاً مستند در اختیار جنبش گذاشته. اما خوب ثابتی، یا این مقام امنیتی معروف ساواک، از آن تیپ هائی که فکر می کنه که دروغ هر چه بزرگتر باشد باور کردنش سهل تر است. خوب من برای اثبات دروغ های ثابتی می توانم به شکنجه هائی که در اوین و قزل قلعه و کمیته بر خودم اعمال شده اشاره کنم. چون من از روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۵۰ که در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر شدم تا اوج گیری مبارزات مردم علیه شاه نه یک بار بلکه بارها مورد شکنجه قرار گرفتم. وقتی هم که بنا به اون سیاست کارتر- رئیس جمهور وقت آمریکا- نمایندگان صلیب سرخ جهانی از زندان های شاه دیدن کردند بالاخره در زندان قصر آنها ما ها را که یک تعدادی بودیم که اتفاقاً ساواک نمی خواست ما را به صلیب سرخ نشان بدهد را دیدند و آثار شکنجه را هم روی بدن های تک تک مان ثبت کردند و اسم و مشخصاتمان را هم نوشتند. علت این هم که ساواک نمی خواست چون ما همه آثار شکنجه خیلی واضح روی بدنمان بود به همین خاطر ساواک چکار می کرد ما را در یک زندانی نگه میداشت تا می فهمید که مثلاً در اوین هستیم تا می فهمید که صلیب سرخ قراره بیاید اوین هم ببیند ما را سوار اتوبوس می کردند می بردند کمیته بعد چند روز در کمیته بودیم یک دفعه دو باره سوار می کردند می بردند قصر بعد از اونجا می بردند دو باره اوین ما را چند روز که تعدادمان هم زیاد بود چند روز چرخاندند ولی مشکل ساواک این بود که بیشتر ما ها اسامی مان را بخش خارج از کشور سازمان چریکها و کنگدراسیون جهانی دانشجویان در اختیار صلیب سرخ گذاشته بودند در نتیجه دیگر قابل انکار نبود. برخی از ما ها اصلاً دادگاه هامان علنی بود و عکس هامان را در روزنامه ها انداخته بودند در نتیجه اون ها این پرونده ها را داشتند و اینها به ساواک فشار می آوردند و خواهان ملاقات می شدند تا بالاخره مجبور شد ساواک که ما را نشان آنها بدهد.

اما حالا جدا از این چیزهایی که گفته شد چون من در ۱۹ فکر کنم فوریه همین امسال و در همین کلاب هاوس راجع به شکنجه هائی که بر خودم اعمال شده توضیح دادم و آنها را مستند کرده ام فکر نمی کنم که دیگه لازم باشه که من بیشتر به آنها بپردازم چون متن آن سخنرانی تحت عنوان "تجربه من از شکنجه های ساواک تحت رهبری پرویز ثابتی" در سایت سیاهکل، یعنی سایت خودمان (سازمان ما)، موجود است. اما بگذارید برای اینکه این دروغ های ثابتی را یک کم بیشتر روش روشنی ببخشیم به این دروغها یک مکالمه اسدالله اعلم را که وزیر دربار شاه بود با خود محمدرضا شاه را برایتان بگویم. دیگه ثابتی و یا هر ساواکی و یا هر کسی که این روزها خواهان بازگشت سلطنت به ایران است هم نمی تواند ادعا کند که اسدالله اعلم مثلا مخالف شاه بوده. اسدالله اعلم فردی بوده که وزیر دربار شاه بوده و همیشه خودش را هم غلام خانه زاد در مقابل شاه معرفی می کرده. در کتابی که اعلم چاپ کرده در جلد ششم خاطراتش اون جا یک مکالمه ای هست بین خودش و شاه که سوال می کند که گزارش صلیب سرخ جهانی در دیدار رئیس آن با اعلیحضرت چه گونه بوده؟ که بعد شاه هم می گوید که البته برای ماست و منتشر نمی شود. ولی این گزارش از این قرار است که از ۳۰۰۰ نفر زندانی سیاسی، ۹۰۰ نفر آثار شکنجه دارند. دقت کنید بعد خودشاه دو باره می گوید و این با گزارش کمیسیون مخصوصی که خودم هم فرستادم، انطباق دارد. خوب یعنی پس کمیسیون خود شاه هم می گوید که ۹۰۰ نفر زندانی وجود دارند که آثار شکنجه بر بدنشان وجود دارد و حالا با توجه به این واقعیت که حتی خود کمیسیون مخصوص و نه صلیب سرخ جهانی هم این مساله را تأیید کرده باز هم یک سر شکنجه گری به نام ثابتی مدعی است که اصلا در ساواک شکنجه وجود نداشته است!! این ثابتی واقعا آنقدر وقیحانه که فردا می تواند ادعا کند که شاه از ساواک و اون اداره ای که تحت مسئولیت من بود که اطلاعی نداشت. در نتیجه نمی تواند این حرفها را زده باشه. پس خود شاه هم داره اشتباه می کنه که (اینو) میگه. این هم (نمایانگر) حد وقاحت ثابتی است.

اما حالا بگذارید که یک مورد دیگه هم بهش اشاره کنم که باز هم خود حرف شاه است. شاه در یک مصاحبه ای که در روزنامه کیهان بینید روزنامه ای که زیر نظر ساواک است به تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۵۵ چاپ میشه وجود شکنجه را انکار نمی کنه حتی تأیید می کنه و اونجا در پاسخ به خبرنگاری که می پرسد آیا قبول دارید که ممکن است نمونه هائی از شکنجه وجود داشته باشه؟ شاه میگه: چنین کاری نمی شه، مدت هاست که نمی شه. و وقتیکه خبرنگار پرسید: مطمئنید؟ شاه پاسخ داد: بله من مطمئن هستم. یعنی خود شاه هم در آن زمان با توجه به اوضاع سیاسی که به وجود آمده بود قادر نبود واقعیت شکنجه در ساواک را انکار کند. چون شکنجه واقعا جزء ذاتی ساواک بود و دستگاه مخوف ساواک اصولا بدون شکنجه قادر به ایجاد رعب و وحشت در جامعه در جهت سرکوب مبارزات کارگران و سرکوب مبارزات توده ها و حفظ سیستم جابرانه سرمایه داری موجود نبود. به همین دلیل هم هست که ما همواره تأکید کرده ایم که وجود زندان و شکنجه و اعدام و قتل از وجود ساواک جدائی ناپذیره و سلطنت پهلوی هم با وجود ساواک به عنوان یک نهاد سرکوبگر امنیتی تنیده شده است. ثابتی در حالی این شکنجه ها را در ساواک انکار می کنه مدعی می شه که فقط با ۷ یا ۸ نفر از زندانیان صحبت کرده که آن هم به خاطر این بوده که مثلا تشویق شون بکنه که بیایند اطلاعاتشون را بدهند و مصاحبه کنند و از گذشته شون ابراز ندامت کنند. این را هم بگویم که اگر چه واقعا مبارزین چریک در سال های ۵۰ در ساواک و شهربانی شدیداً مورد شکنجه قرار می گرفتند ولی شکنجه در ساواک صرفا به این سالها هم خلاصه نمی شه. در اون کلاب هاوس قبلی در ۱۹ فوریه، حتما رفقا یادشونه که رفیقی به نام مظفر آمد و از دستگیریش در کردستان صحبت کرد که قبل از شروع مبارزه مسلحانه بود. به عنوان یک کودک کار او را در مهاباد دستگیر کرده بودند و نه تنها در مهاباد ارومیه بلکه بعد هم فرستاده بودندش قزل قلعه و وحشیانه شکنجه اش کرده بودند. در حالیکه نه واقعا کار مسلحانه کرده بودو نه اسلحه داشت. هیچ کاری نکرده بود فقط اینها بهش مشکوک بودند. آن وقت آنقدر او را اذیت کرده بودند که خودش توضیح داد. یا یک مورد دیگه بگذارید از کار های ثابتی بگم. اگر کسی به دفاعیات رفیق بیزن جزئی را در اون بیدادگاه های شاه بخواند که تاریخش هم مال زمستان سال ۴۷ می باشد، تأکید کنم که یعنی اون موقعی بوده که هنوز مبارزه مسلحانه در ایران شروع نشده بود. ولی جزئی در دفاعیات خودش در آن دادگاه هم از شکنجه هائی که بر او روا شده اسم می برد و هم نام تعدادی از کسانی که او را شکنجه کرده اند را نام می برد که یکی از اون هائی که نام می برد اتفاقا پرویز ثابتی است. که این هم دو باره نمونه روشنی است از دروغهای این مقام امنیتی شاه.

امیدوارم که این توضیحات کافی بوده باشد برای اون پرسش ولی به هر حال در پاسخ به پرسش شما من باید تأکید کنم که به عنوان یکی از شاهدان زنده شکنجه در ساواک پرویز ثابتی دروغ می گوید. جنایات این عنصر وقیح در حق نیروهای آزادیخواه و توده های مبارز و کمونیستها تا به آن حد ه است که مجبور است به قول آن مثل معروف روی آنها خاک بپاشد. به هر حال در پاسخ به اون پرسش من این توضیحات را لازم دانستم.

پرسش: مرسی رفیق. سوالات زیادی مطرح شده که سعی می کنیم تا حد ممکن به همه اون سوالات بپردازیم بتوانیم به همه در حد ممکن پاسخ بدهیم. اجازه بدهید سوال بعدی را که بی ارتباط با سوال اول نیست این هست که ثابتی در برنامه اخیرش مدعی شده که اساسا در زمان سلطه ساواک هیچ کسی به خاطر داشتن کتاب یا خواندن کتاب دستگیر و زندانی نمی شده آیا این ادعا با واقعیت هائی که بود اصلا انطباق داره؟

پاسخ: این هم یکی دیگر از دروغ های ثابتی است. من به چشم خودم در زندان های شاه دیده ام که کسانی را که فقط کتاب خوانده بودند. حتی من با کسانی مواجه شدم که جرمشان داشتن کتابهایی بود که خود ساواک اجازه چاپ و پخش آنها را داده بود. باید تاکید کنم که وقتی ماموران ساواک برای دستگیری کسی به خانه اش می ریختند احتمالا همین کاری که الان ماموران وزارت اطلاعات می کنند. خوب حالا به خاطر پیشرفت هائی که جامعه داشته بیشتر دنبال کامپیوتر و هارد دیسک و نمی دایم موبایل و اینها هستند. اون موقع هر خانه ای که می ریختند یکی از کارهایشان زیر و رو کردن کتابهایی بود که اون فرد داشت. بعد هم چند تا کتاب را برمی داشتند و ضمیمه پرونده می کردند که مثلا نشان بدهند فرد مورد نظر کتاب ممنوعه داشته و آن را خوانده و این خودش جرم است. در حالیکه در بیشتر موارد کتابهای فرد دستگیر شده کتابهایی بودند که قانونا چاپ شده بودند. در زندان یکی از مواردی که واقعا باعث خنده و تفریح زندانیان میشد بی سوادی ماموران ساواک و اعلام عادی ترین کتابها به عنوان "کتاب ضاله" و مدرک جرم بود. برای نمونه مثلا همان دفاعیات رفیق جزئی که قبلا به آن اشاره کردم او نام تعدادی از کتابهایی که به عنوان کتاب ضاله در پرونده اش قید شده را مطرح می کند. یکی از این کتابها مثلا "بیگانه" اثر آلبر کامو است. که ماموران شاه با تاکید بر نام این کتاب تازه در تلاش بودند تا دارنده کتاب را به ارتباط با بیگانه متهم کنند! ببینید چقدر خنده دار بود واقعا. آلبر کامو یک کتابی نوشته به اسم بیگانه یک مامور احمق ساواک فکر می کند با استناد به این می تواند نشان دهد که فردی که این کتاب را داشته که آزاد هم چاپ شده قانونی هم چاپ شده خودش وابسته به بیگانه است. یا یک کتابی بود در باره ژئوپولتیک گرسنگی که نام نویسنده اش هم بود خوزه دو کاسترو. بعد این ماموران نادان شاه فکر می کردند چون اسم این نویسنده کاسترو است حتما اون یک نسبتی دارد با فیدل کاسترو رهبر کوبا!! و بعد که این کتابها را که هر دو واقعا با اجازه دولت شاه چاپ شده بود را به عنوان کتاب های ضاله جمع کرده بودند و تازه در پرونده رفقای اون موقع هم قید شده بود که اینها دارای کتابهای ضاله بودند و اسم این کتاب ها را آورده بودند.

به هر حال یک نکته ای را هم باید بهش تاکید کنم که این ثابتی در این فیلمی که از خودش پخش کرده و ما در باره اش داریم صحبت می کنیم در توجیه فعالیت های سرکوبگرانه خودش و ساواک تحت مسئولیت اش مخالفین رژیم شاه را صرفا سازمانهای مسلح معرفی میکند تا مثلا بگوید آنها مسلح بودند آنها چریک بودند و ما هم باید با آنها این جوری مثلا مبارزه می کردیم. در حالیکه خیلی از زندانیان هیچ رابطه ای با سازمانهای معتقد به مبارزه مسلحانه نداشتند. برای نمونه در سال ۵۱ دهها دانشجوی را به دلیل تظاهرات علیه سفر نیکسون، رئیس جمهور آمریکا به ایران که نقش برجسته ای هم در کودتای ۲۸ مرداد شاه علیه دولت مصدق داشت و یا در ۱۶ آذر که سه دانشجو شهید شدند هم باز یکی از مسائل سفر همین نیکسون بود. این دانشجویان را به خاطر این تظاهرات بر علیه نیکسون دستگیر کردند در حالیکه این دانشجویها هیچ رابطه مستقیمی با سازمانهای مسلح نداشتند. ولی خوب مخالف سیاستهای رژیم شاه بودند و به همین خاطر هم علیه مهمان شاه تظاهرات کرده بودند. ولی اینها را باز به اسم اینکه حتما رابطه ای دارند با نیروهای مسلح کلی شکنجه کردند و به تعدادی هم زندان های تقریبا طولانی دادند. از سوی دیگر ما باید توجه داشته باشیم که این مبارزه مسلحانه ای که این قدر روش تاکید می شود در سال ۴۹ توسط چریکهای فدائی خلق شروع شد در حالیکه ساواک قبل از آنها زندانهایش پر بود از نیروهای آزادیخواه مخالف رژیم شاه که اصلا فعالیت مسلحانه ای وجود نداشت که آنها بخواهند انجام داده باشند. برای نمونه می گویم رفیق حسن نیک داودی. این رفیق از رفقای بود که با گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده ارتباط داشت ولی در جریان دستگیری اون محافلی که بعدا به گروه فلسطین معروف شدند وی را نیز گرفته بودند. او رابطه خودش را با اون گروه نگفت و خیلی هم شکنجه شد و وقتی که منتقلش کردند به زندان قصر در مقابل همه زندانیانی که در زندان قصر بودند یک دفعه به زمین افتاد و به شهادت رسید. در حالیکه اینها اون شکنجه هائیکه در قزل قلعه داده بودند دیده بودند که حالش بده باید می بردنش بیمارستان ولی برای اینکه از روی دوش خودشان بردارند آوردند زندان قصر که در آنجا به شهادت رسید. اصلا هم نه در پرونده اش اسلحه ای بود و نه اقدام مسلحانه ای کرده بود تنها کارش این بود که مطالعه کرده بود و یا صحبت کرده بود با افراد دیگه. به هر حال این صحبت های ثابتی در این زمینه هم باد تاکید کنم که همه دروغ محض است.

پرسش: یکی دیگر از ادعاهائی که ثابتی می کند این هستش که می گوید ساواک به خانواده های زندانیان سیاسی کاری نداشته است اون موقع با خود زندانیان سیاسی کار داشتند با خانواده هاشون کاری نداشتند. آیا این ادعا به نظر شما درست است؟

پاسخ: اتفاقاً یکی از وحشیگری های ساواک اذیت و آزار خانواده زندانیان سیاسی بود. نه فقط هم خانواده چریکها یا مجاهدین تمام زندانیان سیاسی از هر گروهی که بودند. مثلاً برای نمونه حالا من یک نمونه برایتان میگم وقتی رفیق عباس مفتاحی از بنیانگذاران سازمان چریکها (ی فدائی خلق) را دستگیر کردند و زیر شدید ترین شکنجه ها در اوین قرار داشت برخی از اعضای خانواده اش را گرفتند چون اطلاعات نمی داد واقعا . یعنی عباس ۱۵ روز بطور مدام در روی تخت اتاق شکنجه بود و بطور مدام هم شکنجه می شد. ولی نه تنها اطلاعات نمی داد حتی آخ هم نمی گفت. من چون این را قبلاً هم گفتم دیگر تکرار نمی کنم. اینها متوسل شدند به اینکه خانواده اش را اعضائیش را بیاورند و جلوی اذیت کنند تا او به خاطر عشق و علاقه اش به اعضای خانواده اش مجبور بشود صحبت کند و اطلاعات بدهد. این یک نمونه. یا دستگیری آقای احمدزاده طاهر احمدزاده پدر رفقا مسعود و مجید احمدزاده و بعد هم یک محکومیت ده ساله به او دادند در حالیکه واقعا یک نوع انتقام گیری از این پدر مبارز بود. یا نمونه دیگرش دستگیری خواهر و مادر رفیق اشرف دهقانی بود پس از فرار او در فروردین سال ۱۳۵۲ از زندان قصر؛ که مدتها این دو تا را مورد اذیت و آزار قرار دادند در حالیکه هیچ ارتباطی هم با فرار رفیق اشرف نداشتند. تازه آنها روح انگیز خواهر رفیقمان را در شرایطی دستگیر کردند که یک فرزند شیر خواره داشت که بچه را از او جدا کردند و دادن به اقوامش و خودش و مادرش را به زندان بردند. یا دو باره دستگیری آبا مادر رفقا دهقانی ها بود در سال ۵۴ بود که مدتها او را در سلول کمیته نگهداشتند و هیچ دلیلی هم این دستگیری نداشت چون هیچ کاری آبا نکرده بود و اساساً هم مادر دهقانی هیچ رابطه ای با دخترش که فراری بود نداشت. ولی خوب ساواک مدتها او را واقعا اذیت کرد. در میان خانواده های اون موقع مجاهدین هم از این نمونه ها زیاده. یک نمونه دیگه هم حالا که من بیشتر می دانم را می گویم و تکرار م کنم نمونه اش مادر سنجرى، مادر خود من بود. که چندین بار گرفتندش و احضارش کردند و بازجویی اش می کردند به خاطر اینکه دو تا از پسرهایش فراری بودند. این هم بطور واقع ارتباطی با آنها نداشت چون اگر ارتباط داشت خوب تعقیبش می کردند تا به آنها می رسیدند. اساساً وظیفه یک بخش تعقیب و مراقبت ساواک این بود که خانواده های کسانی که فراری دارند را تحت تعقیب و مراقبت قرار دهند و یک خطی شاید بدستشان می رسید. در نتیجه اینکه اینها را احضار می کردند بازجویی می کردند توهین می کردند و اینها را به قول معروف نیروی حرفه ای مبارز به قول معروف نبودند که بخواهند تحمل آن شرایط و اون وحشیگری ها را داشته باشند ولی با همه اینها، اینها (ساواک) این کار را می کردند و اینها را خیلی بیشتر از حد معمول رنج می دادند و یک بار هم یادمه که بیشتر مادر های فدائی و مجاهد را که در یک مراسم ختمی شرکت کرده بودند همه را گرفتند بردند کمیته. یعنی کمیته چند روزی پر از مادران بود. یک نمونه دیگر مادر رضائی مادر مجاهدین رضا رضائی و احمد رضائی و مهدی رضائی، که نه تنها دستگیرش کرده بودند شکنجه اش هم کرده بودند. حالا ثابتی این واقعیات را همه را هم می داند ولی برای تبرئه خودش مدعیه که مسئولین دیگر ساواک پیشنهاد دستگیری خانواده های مخالفین شاه را دادند ولی من مخالفت کردم. واقعا این ساواکی بی همه چیز طوری برای خودش پرونده می سازد که از قبل می دانه که اگر کارش به دادگاه کشید اونجا بگوید که اگر هم بوده من نقشی نداشتم و مخالفت کردم. در حالی که واقعا اذیت و آزار خانواده ها یکی از سیاستهای همیشگی ساواک بود. آنها به بهانه های مختلف می ریختند به (خانه) خانواده هائی که فراری داشتند و زندانی داشتند نمونه اش خانواده خود ما و می گشتند و اذیت می کردند اهالی خانه را اذیت می کردند و بعد هم می رفتند. پس این حرف ثابتی هم باز یکی دیگر از دروغ های اوست.

پرسش: رفیق سنجرى در ادامه همین به اصطلاحذروغهای ثابتی؛ مدعی میشه که در ساواک میگه من کار اداری می کردم نه کار عملی در حالیکه در جریان ترور تیمور بختیار اعتراف می کنه که همه کارها زیر نظر خودش بوده شما در این مورد چی فکر می کنید؟

پاسخ: بله این مستند را که من- چیزی که به اسم مستند بیرون داده- دیدم یک چنین ادعائی کرده، ولی خوب از مقام امنیتی شما مطمئن باشید جز دروغ هیچ چیز نخواهید شنید. منظورش هم از کار اداری یا به قول خودش ستادی، اینه که بگوید من در بازجویی و شکنجه نقشی نداشته ام. در حالیکه در اون سالها مسئول اداره سوم ساواک بود و در تقسیم بندی داخلی ساواک اداره سوم مسئول امنیت داخلی بود. یعنی باید کارش مقابله با اعتراضات مردمی و گروههای سیاسی بود اساساً. در نتیجه همه بگیر و ببند و بکش ساواک از سوی همین اداره تحت ریاست او انجام می شد. شکنجه گاه اوین و کمیته مشترک زیر نظر همین اداره قرار داشت. شما اگر به برخی از نامه های ساواک که از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در این سالها منتشر شده نگاه کنید در

بیشتر آنها امضای پرویز ثابتی را در زیر آن نامه ها می توانید ببینید. تمام این نامه ها و گزارشات هم در رابطه با زندانیان سیاسی و شکنجه و ترور آنها ست. ثابتی از یک طرف از ترس اینکه کارش به دادگاه بکشد دروغ می گوید اما از طرف دیگر هم اون روحیه قدرت طلبی اش باعث شده که نقش اول فیلم را به خودش اختصاص بدهد. در نتیجه وقتی حرفهایش را می شنوی می بینی که او خودش را عملاً همه کاره ساواک نشان می دهد بعد هم ادعا می کند که هیچ نقشی در شکنجه نداشته این دو تا البته باهم در تباین هستند. چون شکنجه ذاتی ساواک بوده و این هم همه کاره ساواک میگو بودم پس در شکنجه هم نقش داشته. خوب وقتی کسی همه کاره یک نهادیه و اون نهاد هم کارش شکنجه و اعدام و ترور مخالفین بطور طبیعی مسئولیت مستقیم در این جنایات داره. ولی وقتی داستان ترور تیمور بختیار، یعنی اولین رئیس ساواک را که یک اختلافاتی با شاه پیدا کرده بود و به خارج از ایران رفته بود و اون موقع بعد از اینکه چند کشور را گشت آمده بود به عراق اون موقع که این را تعریف می کند بعد هم ساواک یک عده ای را جمع کرد دورش و بختیار را ترور کرد. این ترور را که تعریف می کند، انکار نمی کند که همه کاره این پروژه بوده و عملاً مسئولیت ترور تیمور بختیار بر دوشش داره. خوب خودخواهی ها و این خود بزرگ بینی ها یک چنین چیزی را باعث شده در حالیکه خود همین ترور جرم است. وقتی تو مسئول ترور یک نفر هستی اگر واقعا چیزی باشه باید بخواهند ات و به تو بگویند بفرما این هم پاسخ.

چون در چهارچوب همین قوانین موجود در نظام سرمایه داری هم این ترور یک کار غیرقانونی است پس این ساواکی به اصطلاح حقوق خوانده ما مسئولیت یک کار غیرقانونی و قتل عمدی را بر دوش داره که در چهارچوب همین قوانین قابل تعقیب می باشد. جالب است کسی که دیگران را به ترور متهم می کند و سرکوب آنها را کاری قانونی جلوه می دهد خودش اعتراف می کند که مسئول ترور اولین رئیس ساواک بوده. و روشنه که در همه جنایات ساواک او سهم داشته و نه فقط در یکیش.

پرسش: رفیق سنجری در طول این مصاحبه وقتی خبرنگار به اصطلاح خبرنگار کسی که خودش رو خبرنگار می داند در این زمینه به ثابتی می گوید خوب اصلاً شما برای چی به ساواک نیاز داشتید ثابتی برای تبرئه در واقع همه جنایات ساواک میگو که همه کشورها سازمان های امنیتی دارند. کدام کشور هست که سازمان امنیتی نداشته باشد. در واقع می خواهد بگوید که همه چیز طبیعی بوده و همه کشورها داشتند. آیا ساواک مثل هر سازمان امنیتی دیگه بوده؟

پاسخ: ببینید این استدلال که همه کشورها نهادهای امنیتی دارند پس ساواک هم وجودش لازم و ضروریه یک نوعی سفسطه است که ثابتی و طرفداران سلطنت برای لاپوشانی جنایات ساواک به آن متوسل می شوند. اتفاقاً در یکی از همین مصاحبه های شاه هم یک چنین موردی وجود داره که خود شاه هم به اون خبرنگار می گوید همه کشورها نهاد های امنیتی دارند. پاسخ اش اینه که این درسته که در هر جامعه طبقاتی، طبقه حاکم برای حفظ حاکمیت و نظم دلخواه خودش به نهاد امنیتی احتیاج داره. اما در اینجا بحث بر سر حاکمیت استبداد و دیکتاتوری در زمان شاه است که به هیچ قانونی هم پایبند نبود، امری که همین الان هم در رژیم جمهوری اسلامی هم همینطوره است. در حالی که در کشورهای غربی خوب به دلیل سالها مبارزات توده ها علیه استبداد، قانون بر جامعه حاکم است حالا با همه نقص هائی که این قانون می تواند به ضرر ستمدیدگان داشته باشه. خوب طبق قانون هم هیچ نهاد امنیتی حق بازداشت خودسرانه و غیر قانونی کسی را ندارد و تازه پس از بازداشت هم باز قوانین مشخصی وجود داره که از اون شخص بازداشت شده حمایت می کنه. و به طور مشخص هر گونه شکنجه فرد بازداشت شده طبق قانون ممنوع است. در حالی که دیکتاتوری حاکم در دوره شاه به ساواک به مثابه یک نهاد امنیتی امکان داده بود که اولاً هر وقت می خواست افراد را حتی بدون ارائه دلیل بازداشت کنه و زندانی بکند و بعد با شکنجه های وحشیانه هر بلائی که می خواهد بر سر اون زندانی ها بیاورد.

خوب این ثابتی ای که مدعیه که مثلاً حقوق خوانده نمی داند که بحث بر سر نفس وجود سازمان های امنیتی نیست بلکه بحث بر سر عملکرد وحشیانه ساواک علیه زندانیان سیاسی ه هست. بحث بر سر سازمان امنیت تحت دیکتاتوری رژیم شاهه که از سال ۵۴ زندانیانی را که حکمشان تمام شده بود را از زندان آزاد نمی کرد. خود ثابتی هم این را تأیید می کنه. سازمان امنیتی که ۹ زندانی ای که سالها از محکومیت شان می گذشت را برد روی تپه های اوین تیرباران کرد. خوب امروز مشخص شده که این زندانیان همه شون از روبرو هدف گلوله قرار گرفتن و تیر خلاص هم به سر آنها شلیک شده بود. در حالی که همین ساواک تحت ریاست ثابتی ادعا کرده بود که آنها به هنگام فرار، که اصلاً امکانش وجود نداشت، کشته شده اند. بحث بر سر اینه که وجود ساواک با شکنجه توأم بود. در دهه پنجاه شکنجه های قرون وسطائی بر زندانیان سیاسی اعمال می شد. یک مورد از این نوع شکنجه ها را رفیق مسعود احمدزاده با شجاعت تمام در دادگاهی که خبرنگار خارجی در آن حضور داشت گفت و توضیح داد. اون هم مساله سوزاندن پشتش و شکمش بود. و در روزنامه ساندی تایمز هم در همان زمان منتشر شد. خوب من خودم شاهد بودم و بدن او را دیده ام. که چطور پشت او را سوزانده بودندش و یا از دهان خودش

شنیده ام که وقتی شکمش را می سوزاندند او با چشم خودش می دیده که قطره های روغن را که از شکم داره می ریزه روی زمین. حالا این ثابتی آمده می گوید که ما شکنجه نداشتیم. این سوزاندن را هم چیزی نیست که بگویند یک نفر که طرفدار این رفقا بوده داره می گوید، این را خبرنگار روزنامه ساندی تایمز هم بوده در دادگاه و از قول خبرنگاری را که در دادگاه بوده این نشریه آنرا گفته که (رفیق مسعود) پشت و سینه اش را به خبرنگاران نشان داد و همه آثار اون شکنجه ها را دیدند. یا مثلا من الان چند تا اسم که در خاطر هست فقط می گویم این رفقا مثلا بهروز دهقانی، سیروس سپهری، شاهرخ هدایتی، ابراهیم پور رضا خلیق، اسداله بشر دوست، شیرین فضیلت کلام، فاطمه امینی، محمد معصوم خانی، منصور فرشیدی، محمود نمازی، بهمن روحی آهنگرانی، حسن سعادت، محمد رضا هدایتی، حسن فرجودی خوب اینها چطوری کشته شدند در ساواک. اگر شکنجه نبوده و اگر مامورین ساواک چکار می کردند اینها را اذیت و آزار نمی کردند پس اینها چطوری کشته شدند؟ از اسنادی هم که در دوره جمهوری اسلامی چاپ شده حتی گزارشات پزشکی قانونی وجود داره در مورد برخی از این افراد. این ثابتی و مریدانش برآستی مردم را ساده فرض کرده اند که با توسل به این سفسطه ها که هر کشوری نهاد امنیتی لازم داره و یا در هر کشوری این نهاد ها وجود داره جنایات ساواک و شکنجه های آن را که در قوانین بین المللی هم ممنوع اعلام شده است را توجیه و لاپوشانی می کنند. در زندان های تحت ریاست ثابتی حتی به مردان هم تجاوز می شد. نمونه اش رفیق گرانقدر ما عباس مفتاحی، که یکی از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق بود و خودش در اتاق شماره ۵ اوین در سال ۱۳۵۰ این را برای همه بچه های فدائی تعریف کرد که از طرف رئیس زندان اوین حسینی که نام اصلی اش محمد علی شعبانی بود مورد تجاوز قرار گرفته بود. ثابتی که دقیقا در شکجه های عباس نظارت داشت برای کتمان همین فجایع دروغ سرهم می کند. روشنه، وقتی سازمانی قصد حفاظت از یک دیکتاتوری لجام گسیخته یعنی دیکتاتوری رژیم شاه را داشته باشد عملا عملکردی خواهد داشت که با هیچ قانونی انطباق ندارد. چون خود آن دیکتاتوری هم اصلا با هیچ قانونی جور در نمی آید و به هیچ قانونی پایبند نیست به همین دلیل هم این فعال مایشائی ساواک را اصلا نمیشه با نهاد های امنیتی در کشورهایی که قانون بر آنها حاکمه توجیه کرد. این کار، کاری است فریبکارانه که امثال ثابتی می کنند و خود شاه هم این کار را کرد که می خواهند با این سفسطه مثلا نشان بدهند که دستگاه امنیتی شون ضروریه و در ضرورتش نباید شک کرد. اما حالا واقعا یک لحظه باید فکر کرد که این توجیه و این سفسطه بافی ثابتی خوب حالا بیائید ببینیم که طرفداران خامنه ای جنایتکار بیاند مدعی بشوند که چون همه کشور ها نهاد های امنیتی دارند پس وجود وزارت اطلاعات جنایتکار رژیم و به قول خودشون سربازان گمنام امام زمان شان هم ضروریه به این سفسطه گران باید گفت به راستی بر اساس کدام قانون وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را در قتل عام سال ۱۳۶۷ به قتل رساند. یک چنین جنایاتی تنها از ساواک و فرزند خلفش یعنی وزارت اطلاعات در کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران ساخته است. و به همین دلیل هم برای رسیدن به آزادی باید چنین نهادهائی را آماج حملات انقلاب قرار داد و از ریشه نابود کرد.

پرسش: درسته رفیق در واقع هدف ثابتی این هستش که حافظه تاریخی جامعه را در رابطه با جنایاتی که کردند پاک کنه و به همین دلیل هم این روشنگری ها چقدر لازم هستش. رفیق سنجری

ثابتی در برنامه ای که از طرف تلویزیون من و تو پخش شد در حالیکه می گوید رساله خمینی توسط ساواک در دو نوبت و هر بار با تیراژ ۵۰۰۰ عدد چاپ و توسط انتشارات امیر کبیر پخش شد اما در پاسخ به کسانی که می گویند ساواک با آخوندها مماشات کرد و اون ها را تقویت کرد می گوید که اتفاقا ساواک تعدادی از آخوند ها را بازداشت و یا تبعید کرده بود و نام تعدادی از آنها را هم که به اصطلاح در زندان بودند را می آورد. واقعیت در این مورد چه هست رفیق سنجری؟

پاسخ: ببینید در مورد اینکه آخوند ها مورد حمایت و پشتیبانی رژیم شاه بودند دنیائی شاهد و سند وجود داره. برای شناخت ابعاد این حمایت تنها کافیه که توجه کنیم که زمانی که محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۰ توسط انگلستان به جای پدرش بر تخت سلطنت نشست تنها ۲۰۰ مسجد در ایران موجود بود اما زمانی که با انقلاب مردم حمایت امپریالیستها را از دست داد و مجبور به ترک کشور شد چیزی حدود ۵۵ هزار مسجد در ایران وجود داشت. این آماریه که داریوش همایون یعنی کسی که خودش طرفدار شاه بود و در یک دوره وزیر اطلاعات رژیم شاه بود، داده. یعنی مخالفین رژیم شاه چنین آماره را ندادند خودشون دادند. در ضمن این مساجد از سوی قدرت دولتی یعنی رژیم شاه به اشکال مختلف حمایت می شدند. بنابراین وقتی گفته می شه که ساواک رساله خمینی را چاپ و بعد هم توسط انتشارات امیر کبیر پخش کرده جای تعجبی نداره این جز وظایف به قول معروف روتین این نهاد بوده. مگر شاه در جریان آنچه که به آن می گفتند انقلاب سفید سپاه دین تشکیل نداده بود و سپاه دین درست نکرده بود. مگر شاه با همین درست کردن سپاه دین تعداد طلبه ها را بطور خیلی زیادی فزونی نبخشیده بود؟ مگر قران

آریامهری چاپ نمی کرد؟ مگر برای حج به مکه نمی رفت؟ و خرافات مذهبی را تبلیغ نمی کرد؟ که داشتیم از اسب می افتادم ابوالفضل دستش را دراز کرد و من را گرفت مگر از این مزخرفات نمی گفت. همه اینها نشان می داد که دستگاه سلطنت با دین اسلام و روحانیت تنیده است. فراموش نباید کرد که همین کاشانی یعنی یکی از آیت الله های نزدیک به دستگاه شاه کسی بود که برای قدرت گیری دوباره شاه علیه دکتر مصدق در کودتای ۲۸ مرداد نقش فعالی داشت.

در واقعیت از نظر سیستم تبلیغاتی سلطنت تقویت مذهب و پشتیبانی از آن، هم برای فریب مردم وهم برای تسهیل استثمار کارگران و ستمدیدگان امری ضروریه و این هم جزو وظایف همیشگی هر مذهبی است و به خصوص در این کشور هم برای مقابله با کمونیسم هم به آن احتیاج بود. اما اینکه تعدادی از آخوند ها هم در زندان بودند یک واقعیت انکار ناپذیره و این امر هم هیچ تناقضی با سیاست رسمی شاه نداشت. چون در حالیکه شاه اسلام و آخوند را تقویت می کرد اما این باعث نمی شد که در میان این قشر، مخالفینی هم پیدا بکند و با زیاد شدن تعداد طلبه ها و مساجد و آخوند ها برخی ها هم با یک تفسیر خودشان از اسلام در تلاش بودند تا با اون لفافه ای درست کنند برای مبارزه با شاه که خوب ساواک یکی از وظایف اش این بود که همین ها را بگیرد و بناداز زندان و جلوی فعالیتشان را سد کند.

وقتیکه انقلاب سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اوج گرفت، سیاست امپریالیستها به خصوص امپریالیسم آمریکا تغییر کرد و قرار شد دار و دسته خمینی برای جانشینی شاه و سلطنت حمایت بشوند اون موقع کار همین ساواک تقویت این دارو دسته و تماس گرفتن با آنها بود. به همین دلیل هم برخی از مسئولین ساواک مثل مقدم و پاکروان زیر نظر تیمسار فردوست یعنی کسی که در واقع مرد شماره دو رژیم شاه بود به تقویت این دار و دسته برخاستند و راه قدرت گری آنها را هموار کردند تا پس از سرنگونی رژیم شاه اینها به سرکوب انقلاب بپردازند و از قدرت گیری نیروهای انقلابی و مردمی جلوگیری کنند و با کشتار مردم سیستم سرمایه داری را در ایران را حفظ بکنند. همان کاری که جمهوری اسلامی در ۴۵ سال گذشته کرده و تا وقتی هم که در قدرت باشد باز خواهد کرد.

پرسش: می دانیم که چند سال پیش یک کتابی به عنوان گفتگو با ثابتی از طرف عرفان قانعی فرد منتشر شد که رابطه این فرد با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی خودش غیر قابل انکاره. گفتگو با ثابتی این دفعه هم توسط فردی به نام علی حمید از تلویزیون من و تو تهیه شده که علی حمید هم روابط غیرقابل انکاری با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی داره که مستندسازی هائی برای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی درست کرده گویا برای نمونه مستند قاسم سلیمانی را هم ساخته بوده این فرد در هر صورت حالا می بینیم که این دفعه هم در واقع علی حمید این نقش رابر عهده گرفته که به اصطلاح مستند سازی کنداز ثابتی. این در آمیختگی و تمام آمیختگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با ثابتی و ساواک را چگونه میشه توضیح داد؟

پاسخ: ببینید در آمیختگی این دو تا نه تعجب انگیزه و نه افشاء شدن آن یک امر تازه ایه. واقعیت اینه که جمهوری اسلامی ساواک را از رژیم شاه تقریباً دست نخوره تحویل گرفت و این امر از دید مردم آگاه ایران در آن زمان هم پنهان نماند. درسته که در دوران نخست وزیری بختیار و اون زمانی که مبارزات مردم داشت اوج هر چه بیشتری می گرفت اعلام شدکه ساواک منحل شده، اما این دروغی بود برای فریب مردم و ریختن آبی بر اون آتش خشم و نفرت مردم از سازمان امنیت و شکنجه گران شاه، وگرنه نیروی سرکوب شاه تحت نظر تیمسار حسین فردوست که اصلاً همکلاسی بود با شاه و خیلی نزدیک به شاه بود کاملاً به رژیم جدید منتقل شد. این را هم من نمی گویم بلکه در کتابهای مختلف مربوط به تحولات سال ۱۳۵۷ و از جمله در کتاب خاطرات همین حسین فردوست این حرفها مستند شده. بگذارید یادآوری بکنم که در زمان نخست وزیری بازرگان هم اگر فراموش نکرده باشیم ساواکی ها در مقابل دفتر نخست وزیری دست به تجمع زدند و خواهان حقوق خودشون شدند که با مخالفت دولت هم مواجه نشد. این ساواکی ها می دیدند که رؤسایشان در دم و دستگاه رژیم جدید به کار گرفته شده اند ولی اینها بلا تکلیف مانده اند و حقوق بشون نمی دهند. در همان موقع مردمان آگاه می گفتند که نهاد های امنیتی رژیم جدید و بعدها وزارت اطلاعات کنونی جمهوری اسلامی فرزند خلف ساواکه. البته جمهوری اسلامی در ابتدای روی کار آمدنش برای فریب توده ها تعدادی از سران و ماموران دون پایه ساواک را اعدام کرد تا مردم تصور کنند که رژیم جدید بر خاکستر آن نهاد جنایتکار شکل گرفته و نه در تداوم حیات و تغییر شکل آن.

خوب همین مواردی که شما نام بردید در همین راستا قابل فهمه دیگه. برکسی هم پوشیده نیست که عرفان قانعی فرد یکی از افراد وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد که برای توجیه جنایات ساواک و شخص ثابتی دست به تهیه کتابی از گفته های ثابتی تحت عنوان "در دامگه حادثه" زد. حالا یک فرد دیگر از وزارت

اطلاعات رژیم یعنی علی حمید به همان منظور یعنی سفید شوئی از ساواک و اشاعه دروغ و ارائه یک تاریخی دروغین از رویدادهای سیاسی ایران، به یک شکل دیگری کار قانعی فرد را تداوم داده.

در رابطه با در آمیختگی وزارت اطلاعات با ثابتی و ساواک به این هم باید توجه کرد که وزارت اطلاعات در کتابهایی که علیه سازمان های چریکی از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق (ایران) و نیروهای مخالف دیگه خود منتشر کرده آشکارا تلاش کرده تا جایی که می تواند جنایات ساواک را لاپوشانی کنه و این نهاد جنایتکار را تطهیر کند. و در نتیجه ده ها فاکت برای درک تنیدگی این دو نهاد امنیتی وجود داره. این نهاد های امنیتی می خواهند دیکتاتوری را در ایران حفظ بکنند و برای این کارشان هم از ارتکاب به هیچ جنایتی علیه مردم ایران و کارگران و زحمتکشان ابائی نداشتن و هنوز هم ندارند.

پرسش: مرسی رفیق سنجری . در بخش دیگری ثابتی با یک کینه خاصی در مورد زنده یاد غلام حسین ساعدی صحبت کرده و ادعا کرده که ساعدی اصلاً شکنجه نشده بوده با توجه به آنچه که شاملو در مورد ساعدی بعد از آزاد شدن او از زندان می گوید در این مورد شما چه نظری دارید ؟

پاسخ: بله، این درست است که ثابتی وقتی از زنده یاد غلام حسین ساعدی صحبت می کنه نمی تواند اون خشم و کینه خودش از این نویسنده مبارز را پنهان بکنه. یکی از دلائل کینه ثابتی نسبت به دکتر ساعدی اینه که جدا از تأثیر گذاری این پزشک مردمی و نویسنده آگاه و آزادیخواه روی روشنفکران و مردم ایران این واقعیت است که می بیند ساعدی در گفت و گوئی که با "ضیاء صدقی" در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد، داشته یک اطلاعاتی از زندگی خودش ارائه می دهد که از چشم ساواک تحت مدیریت وی دور بوده. ثابتی می بیند که با اینکه ساعدی حدود یکسال در بازداشت ساواک بوده و شدیداً هم شکنجه شده بود اما ساواک قادر به دستیابی به اطلاعات وی نشده . اگر ثابتی با شکنجه ساعدی توانسته بود ارتباط ساعدی با سازمان چریکها(ی فدائی خلق) را مطلع بشود، بدون شک تن به آزادی وی نمی داد. ساعدی در گفت و گوئی که اسم بردم با "ضیاء صدقی" که به تاریخ فروردین ۱۳۶۳ است -اگر اشتباه نکنم- از شکنجه های ساواک نسبت به خودش پرده برداشته. ساواک ساعدی را به جرم این که یک نویسنده مردمی بود دستگیر کرده بود ولی آن شکنجه گران در دوران همی فعال میباشانی ثابتی در ساواک انواع شکنجه ها را در مورد او اعمال کرده بودند.

بگذارید جهت اطلاع دوستان و رفقای که در این جلسه حضور دارند ولی ممکنه این شکجه ها را نشنیده باشند یک گوشه ای از شکنجه های او را از زبان خوددکتر ساعدی مطرح کنم. ساعدی در باره شکنجه های خودش می گوید: "شکنجه ها خیلی زیاد بود. مثلاً از شلاق گرفته تا آویزان کردن از سقف و بعد شوک الکتریکی و تکه پاره کردن با میخ. اصلاً یارو میخ را برداشت و شکم مرا چر داد... بعد تمام سر و صورت و اینها را". خوب این حرفهای خود ساعدی است ببینید ساواکی که ثابتی مدعیه که شکنجه در آن نبوده با یک نویسنده آزادیخواه چگونه برخورد می کرده. در مورد ساعدی علاوه بر شکنجه های جسمی برای این که او را به همکاری با خودشون وادار سازند شکنجه های روحی زیادی هم بر او روا کردند. بی دلیل هم نیست که شاملو در این باره می گوید وقتی غلامحسین ساعدی " زندان شاه را ترک کرد یک جنازه نیم جانی بیشتر نبود". و بعد هم تاکید می کند که خیلی ساده او را کشتند. چون ساعدی با آن خلاقیتی که داشت پس از این شکنجه های جسمی و بیشتر هم شکنجه های روحی در زندان اوین، دیگر مطلقاً زندگی نکرد. حالا مقایسه کنید این وضع را با ادعاهای ثابتی جنایتکار که مدعیه که نه تنها شکنجه در ساواک نبوده بلکه ساعدی هم منطقاً یک چک هم نخورده .

پرسش: در ادامه همین ثابتی مدعی همیشه که صمد بهرنگی فرد مطرحی نبود و بعداً اشرف دهقانی و برادرش وی را مطرح کردند. اگر ممکنه در این مورد هم یک توضیحی بدهید؟

پاسخ: این حرف ثابتی یکی دیگر از آن دروغ های به قول معروف شاخدار و اراجیف وی باید تلقی بشه . اولاً او و همپالگی هایش اصرار دارند که صمد بهرنگی در شهریور سال ۱۳۴۷ به طور طبیعی در رودخانه ارس غرق شده اون ها این ادعا را دارند. خوب، بهروز دهقانی، برادر اشرف دهقانی تا زمانی که زنده بود و زیر شکنجه های رژیم شاه به قتل نرسیده بود در خرداد ۱۳۵۰ بحثی در مورد چگونگی مرگ صمد نکرده بود. افشاگری های رفیق اشرف هم و چاپ کتاب "راز مرگ صمد" که در زمینه مشکوک بودن مرگ صمد نوشته شده مربوط می شود به شهریور سال ۱۳۸۷ (چاپ دوم ۱۳۸۷ است چاپ اول ۱۳۸۱ می باشد) یعنی چهل سال بعد از مرگ صمد. در حالی که صمد بهرنگی از دهه چهل به این طرف به عنوان نویسنده توانا و دلسوز توده ها و کودکان در جامعه شناخته شده بود. در واقعیت امر هم، آنچه صمد را مطرح کرد چگونگی زندگی و آثارش بود.

تازه، اگر صمد، شخص مطرحی نبود در همان سال ۱۳۴۷ چرا ویژه نامه آرش تماماً به صمد (بهرنگی) اختصاص پیدا کرده بود، و یک ویژه نامه آرش منتشر کرد مخصوص صمد بهرنگی. اگر صمد مطرح نبود در جریان انقلاب سالهای ۱۳۵۶،۵۷ مردم شعار نمی دادند که "صمد معلم ماست، راه صمد راه ماست". اتفاقاً چون صمد مطرح

بود وزارت اطلاعات این فرزند خلف ساواک از طریق نشریه آدینه شروع به تخریب وی و یاران انقلابی کرد و تلاش کرد با اون افسر ژاندارمری که با صمد به ارس رفت و تنها برگشت هم به قول خودشان اسطوره زدائی کنند و هم کمونیستها را متهم کنند که چون به شهید احتیاج داشتند از صمد یک شهیدی ساختند که دروغی وقیحانه بود علیه کمونیستها و چریکهای فدائی خلق. اتفاقا رفیق اشرف برای مقابله با این پروژه وزارت اطلاعات که از طریق نشریه آدینه پیش می رفت کتاب راز مرگ صمد را نوشت و به افشای این توطئه پرداخت.

از سوی دیگر اگر صمد در همان سال ۱۳۴۷ مطرح نبود پس چرا ثابتی بنا به گفته خودش به هوشنگ نهاوندی رئیس اون موقع دانشگاه تهران ایراد می گیرد و به او می گوید چرا می خواهید برای یک کمونیست مراسم تجلیل بگذارید؟! چون دانشگاه تهران می خواستند از صمد تجلیل کنند. براستی اگر صمد مطرح نبود چرا ثابتی مجبور می شود به دیدار فرح پهلوی یعنی همسر محمد رضا شاه دیکتاتور ایران برود و با تکیه بر کتاب الدوز و کلاهماکه صمد نوشته بود به فرح ثابت کند که صمد نویسنده ای کمونیست بود و نباید آثارش منتشر بشود؟! پس می بینیم که خود اظهارات پرویز ثابتی نشان می دهد که در همان سال ۱۳۴۷ صمد به عنوان نویسنده ای کمونیست در جامعه تأثیر گذار و مطرح بود که مورد توجه ساواک و شخص ثابتی هم قرار گرفته بود. این پاسخ منه به این سوال.

پرسش: رفیق به عنوان آخرین سوال. خسته تان کردیم اما آخرین سوال با توجه به توضیحاتی که دادید هدف ارتجاع از پخش یک چنین دروغ هائی آنهاست تحت عنوان گفتگوئی مثلا خود خوانده مستند چی هست؟ این سوال را اتفاقا این از کاربران یکی از رفقا در واقع در قسمت تکست هم سوال کرده که رفیق فریبرز سنجرى به نظر شما چرا الان ثابتی را به صحنه آورده اند. که در واقع همان سوالی هستش که اساسا هدفشان از یک چنین به اصطلاح کار هائی چه هست؟ اگر ممکنه این را توضیح دهید؟

پاسخ: در یک کلام اگر بگویم هدف ارتجاع از اشاعه دروغ در مورد مسائل مختلف در جامعه ایران در گذشته، طبق معمول لاپوشانی حقایق و مخدوش کردن وقایع رخ داده است. اما تأکید کنم که این فیلم تبلیغاتی که از ثابتی ارائه شده برخلاف ادعای سلطنت طلبان و مترجمین دیگر نه گفتگو هست و نه مستند به باور من. اینها معنی این کلمات را هم تحریف کردند. گفتگو نیست چون در تمام این پنج قسمت که هر قسمت هم حدود یک ساعت و نیم طول می کشد شما جز چهره ثابتی کسی را نمی بینید. نه چهره گفتگو کننده روشن و نه جز چند مورد این سوالی مطرح نمی کند. در واقع میکروفن را گرفته اند مقابل دهان ثابتی جنایتکار تا هر چه دلش می خواهد بگوید. و هیچ کس هم با ادعا های وی مقابله نمی کند. ضمنا این فیلم مستند هم نیست چون صرفا تعدادی از عکسها و فیلم های دوره شاه را نشان می دهد که این به معنای مستند بودن دروغ های مقام امنیتی ساواک نیست. هر کس می تواند یک دروغی بگوید و بعد هم فیلم هائی که دیده یک تیکه هائی را بکند و بچسباند این که مستند نمی شود. در حالیکه لازم بود به جای نمایش چند فیلم زمان شاه، میکروفن را مقابل مخالفین ثابتی و دیگر چهره های سیاسی می گرفتند تا بیننده فیلم با دیدگاه های مختلف مواجه بشود. برای اینکه اون که به عنوان مستند نشان داده شده یک فیلم تبلیغاتی در مورد پرویز ثابتی و تطهیر جنایات ساواک می باشد.

در ضمن، این را هم بگویم که لب حرف ثابتی هم در این فیلم تبلیغاتی اینه که ساواک همه نیرو ها را سرکوب کرده بود و در سال ۱۳۵۵ هیچ مخالفی در صحنه نبود، یعنی چریکها را از بین برده بود. مجاهدین را از بین برده بود. از نظر خودش تجربه طلب ها را از بین برده بود. اما شاه به دلیل بیماری سرطانش با قاطعیت برخورد نمی کرد و در نتیجه شرایط به جایی رسید که دار و دسته خمینی به قدرت رسیدند. او در تلاش با این ادعای پوچش، تلاش می کند که به سلطنت طلبان بگوید که ساواک کارش را درست انجام داده بود اما به دنبال روی کار آمدن کارتر در آمریکا تزلزل های شاه و اطرافیانش باعث سرنگونی سلطنت شد. این مزدور هنوز هم بعد از ۴۵ سال که نقش امپریالیسم آمریکا و شرکاء در به قدرت رساندن خمینی را دیده و آشکار شده، یعنی نقشی که در سقوط شاه دخالت داشتند باز هم با لاپوشانی این واقعیت مطرح می کند که اگر شاه دست ساواک را به قول خودش از زیر ساطور در آورده بود ما همه صدا ها را خفه می کردیم و ادامه عمر سلطنت را تضمین می کردیم.

اتفاقا این قسمت از حرفهاش یک رهنمودی هم به فرزند خلف ساواک یعنی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم هست. به آنها می گوید که اگر می خواهید جمهوری اسلامی باقی بماند در مقابل دادخواهی ها و مبارزات مردم ایران کوتاه نیائید، تا می توانید آنها را بکشید، تا می توانید مبارزین را دستگیر کنید، شکنجه بکنید و هر چه بیشتر بکشید. شکی نیست که این سخنان باب طبع سربازان گمنام امام زمان در رژیم جنایتکار کنونی است. به همین دلیل هم وزارت اطلاعات منطقا از پخش این فیلم نباید نا راضی باشد.

واقعیت اینه که جنایات ساواک هم در حافظه مردم ما زنده است و دهها کتاب در موردش منتشر شده و در دسترس مردم هست به همین دلیل هم سلطنت طلبان نیاز به تطهیر ساواک پیدا کرده اند چون خودشون هم می دانند قدرت گیری آنها با قدرت گیری ساواک در آمیخته است. به جز اون تعدادی از فالانژهایشان که در (میدان ترافلگار

اسکوئر لندن) فریاد می زند خودمان می کشیمتان بقیه شان می خواهند بگویند که بابا ساواک اون جور هم که کمونیستها می گفتند اون جور هم که نیرو های مخالف شاه می گفتند جنایتکار نیست و مثل همه سازمان های امنیتی به حفظ امنیت کشور پرداخته. اینها هنوز هم حاضر نیستند که بفهمند که اتفاقا اون امنیت شاه را می خواست و امنیت دیکتاتوری را می خواست برقرار بکند ولی با جنایاتی که کرد اتفاقا اون امنیت را هم دچار تزلزل کرد. وقتی همه درهای مبارزات را ببندید خوب پنجره ای باز می شود که ارزش گریزی نیست آنهم مبارزه قهر آمیزه برای سرنگونی دیکتاتوری و این هم ذاتی زندگی همه دیکتاتور هاست؛ حالا چه دیکتاتور ایران باشه، چه دیکتاتور سودان باشه، چه اون فرانکو اسپانیا باشه که ایشون فکر می کرده شاه بشود مثل اون بهتره . این توصیه منه.

مجری: با سپاس از شما رفیق سنجری گرامی.